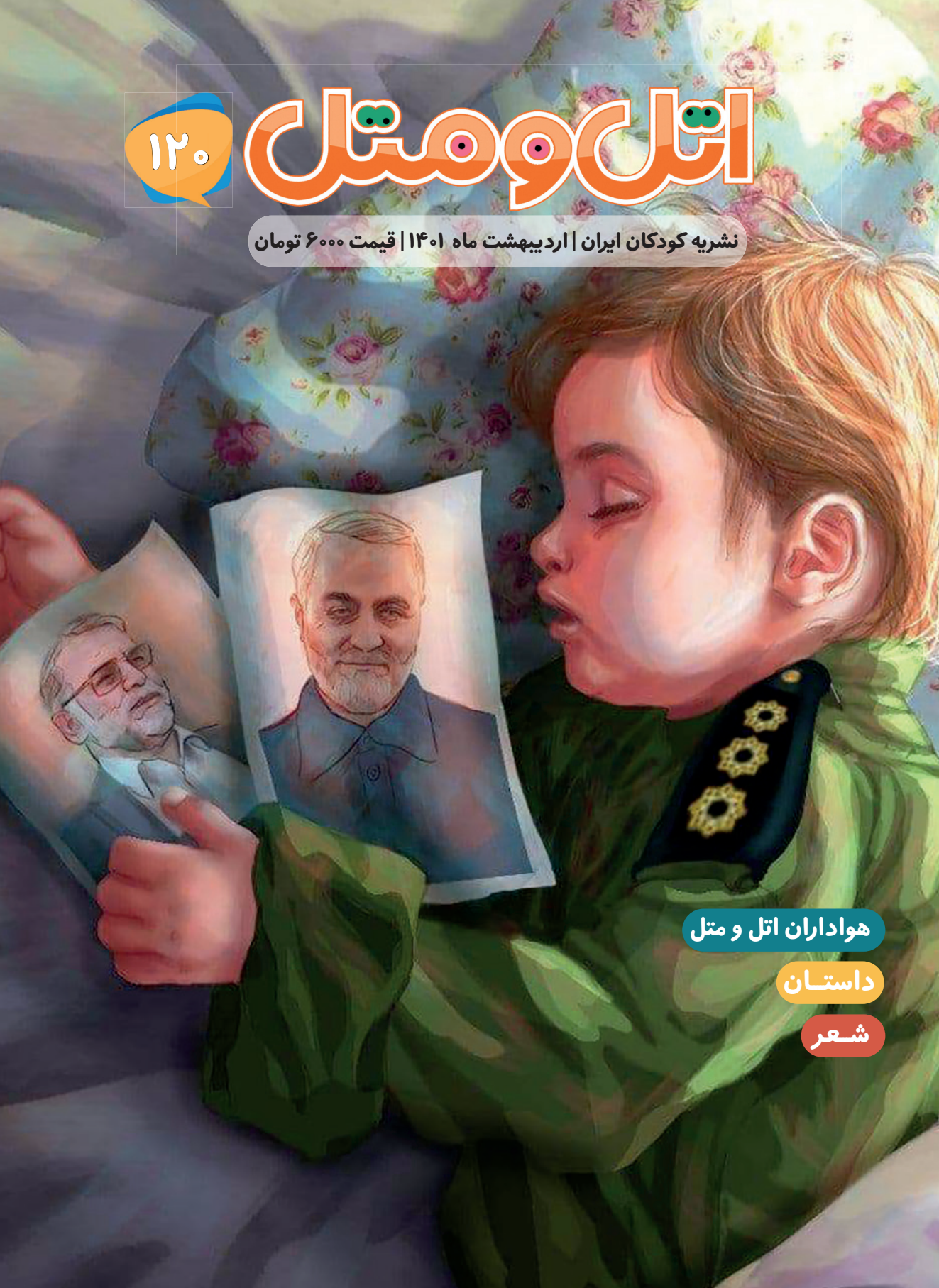


۱۲۰

اتل و متل

نشریه کودکان ایران | اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ | قیمت ۶۰۰۰ تومان



هواداران اتل و متل

داستان

شعر

التَّحْقِيقُ

قِصَّة هَاي قُرْآنِ تَبِيْن

اولین جشنواره ملی
قِصَّة گوئی
قرآنی تبیین

ویژه تمامی رده‌های سنی

مهلت ارسال آثار: تا پایان خرداد ماه
اختتامیه: دهه ولایت، تیرماه ۱۴۰۱

موضوعات:

***** قصه های قرآنی
***** مفاهیم معارفی

دبیرخانه: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی
خراسان رضوی، مشهد مقدس
موسسه قرآن و عترت صراط نور

کسب اطلاعات بیشتر:

از طریق شماره ۰۹۱۵۹۸۴۵۳۴۶

و آی دی @tabeen01 در تمامی پیام رسان ها





در این شماره می‌خوانیم

- داستانک ۲
- شعر ۳
- داستان ۴
- بیا بید بدانیم ۶
- داستانک ۸
- یک کتاب خوب ۹
- شعر عربی ۱۰
- هواداران اتل و متل ۱۱
- سرود سلام فرمانده ۱۲

مدیر مسوول و صاحب امتیاز دکتر علی پاکباز خسروشاهی
سر دبیر لیلا خیامی
صفحه آرا محمود اسماعیل زاده
ویراستار زهرا امیری فر
طراح جلد محمود اسماعیل زاده

اتل و متل نیمه هر ماه منتشر می شود.
همه ی بچه ها و بزرگتر ها می توانند با اتل و متل همکاری کنند و آثارشان را ارسال نمایند.
حق ویرایش آثار رسیده برای اتل و متل محفوظ است.
نقل از اتل و متل با ذکر مأخذ و نام صاحب اثر آزاد است.

نشانی : مشهد، احمد آباد، خیابان قائم ۱۴، پلاک ۴۶، طبقه همکف
تلفن و نمابر : ۳۸۴۱۶۵۸۴ - ۳۸۴۳۷۷۱۱ - ۵۱
تهران، پاسداران، بوستان ۸، پلاک ۴۶، طبقه ۷
تلفن و نمابر : ۰۲۱-۲۲۷۶۰۸۹۷ پیامک: ۳۰۰۰۷۹۸۱
www.Atalvamatal.ir info@Atalvamatal.ir
@atalvamatal آدرس تلگرام نشریه اتل و متل :



کبوترها توی آسمان می چرخیدند و دنبال خانه بودند. کبوتر اولی گفت: «برویم روی یک شاخه‌ی درخت خانه بسازیم.» کبوترها گفتند: «نه نمی‌شود. درخت برای همه‌ی ما جای کافی ندارد. تازه باران را چه کار کنیم؟ الان بهار است و یک عالمه باران می‌بارد.» کبوتر دومی گفت: «برویم توی ایوان خانه‌ی آدم‌ها خانه بسازیم.» کبوترها گفتند: «نه می‌شود. همه‌ی مردم از کبوتر خوششان نمی‌آید. شاید دوست نداشته باشند سرو صدا و رفت و آمد ما را ببینند. تازه مردم کبوتر آزار هم پیدا می‌شوند. ممکن است ما را بگیرند و توی قفس ببندازند.» کبوتر سومی گفت: «پس کجا برویم که باران خیسمان نکند، کجا برویم که برای همه جا داشته باشد و صاحبش مهربان باشد؟!» همین موقع کبوترها از دور گنبد طلایی را دیدند. کبوتر چهارمی تا گنبد را دید، فریاد زد: «آن‌جا، آن‌جا که گنبدش طلایی است. شنیدم صاحب آن خانه خیلی مهربان است. خانه‌اش خیلی بزرگ و قشنگ است و همه تویش خوش حالند.» کبوترها بق بگوکنان سرهای‌شان را تکان دادند و گفتند: «درست است، آن‌جا بهترین خانه است. خانه‌ی امام هشتم (ع) است. همه دوستش دارند؛ همه حتی کبوترها.» کبوترها این را گفتند و به سمت گنبد طلایی پرواز کردند. خوش حال بودند و بق بقو می‌کردند چون بهترین خانه را پیدا کرده بودند.



شعر

نماز

* افسانه سرایی

با چادر قشنگم
می‌خوام نماز بخونم
به حرفایی بگم به
خدای مهربونم
با چادرم بشینم
به سمت قبله خندون
صداش کنم آهسته
بگم خدا خدا جون
بهش بگم دنیا شو
خیلی قشنگ کشیده
ازش تشکر کنم
که من رو آفریده

شهر پراز خانه بود. یک طرفش پراز خانه‌های بزرگ و قشنگ بود و یک طرف پراز خانه‌های کوچک و ساده. مردمی که توی خانه‌های بزرگ زندگی می‌کردند، هر روز که از خانه بیرون می‌آمدند، خانه‌های بقیه را می‌دیدند و با خودشان می‌گفتند: «نکند خانه‌ی بقیه از خانه‌ی من بهتر باشد! نکند خانه‌ی من قشنگ نباشد!» و همین فکرها باعث می‌شد اصلاً خوش حال نباشند و همیشه سعی کنند خانه‌هایشان را بهتر و بزرگ‌تر و قشنگ‌تر کنند.

اما مردمی که آن طرف شهر توی خانه‌های کوچک زندگی می‌کردند، هر روز وقتی از خانه‌هایشان بیرون می‌آمدند و خانه‌های کوچک و ساده‌ی بقیه را می‌دیدند، لبخند می‌زدند و می‌گفتند: «چه خوب است که همه‌ی ما خانه داریم! چه خوب است که همین خانه‌های کوچک را داریم!»

آن‌ها همیشه خوش حال بودند. خوش حال بودند و توی خانه‌های کوچکشان احساس خوشبختی می‌کردند. برایشان هم فرقی نداشت خانه‌ی کی بزرگ‌تر است و خانه‌ی کی کوچک‌تر. مردم خانه‌های کوچک آن قدر شادی کردند که تمام در و دیوارهای خانه‌هایشان پراز شادی شد. پراز قشنگی شد. پراز لبخند شد. کم‌کم خانه‌های کوچک و ساده‌ی آن‌ها شروع کرد به درخشیدن. شروع کرد به زیباتر شدن. همه جا گل‌های قشنگ سبز شد و در و دیوارها براق و زیبا شد. مردم خانه‌های کوچک از این‌که می‌دیدند خانه‌ها هم مثل آن‌ها شاد هستند، خوش حال بودند. می‌خندیدند و شادی می‌کردند و توی خانه‌های قشنگ کوچک احساس خوبی داشتند. آن‌ها از پنجره‌ی خانه‌هایشان بیرون را نگاه می‌کردند و لبخند می‌زدند و می‌گفتند: «خوشبختی یعنی همین. چه خوب است که خوشبختیم!»

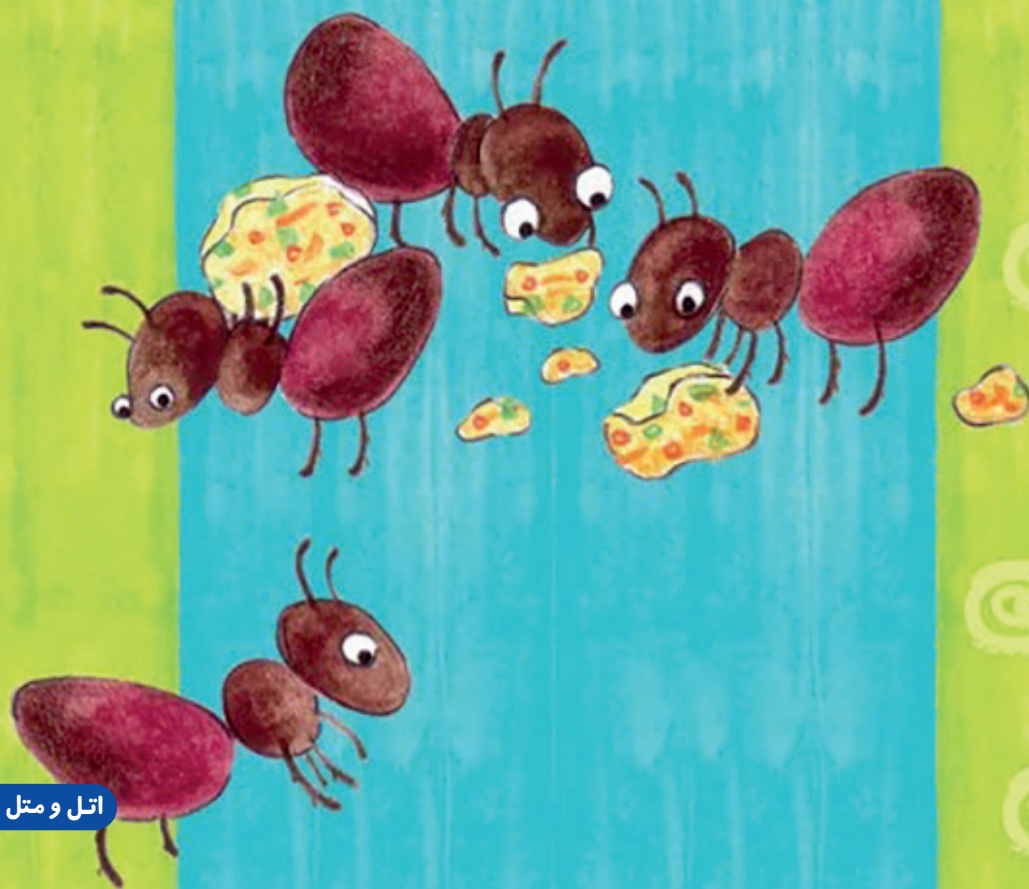


از مورچه‌ها یاد بگیریم

مورچه‌ها، حشره‌های بامزه و کوچکی هستند که همه جا پیدا می‌شوند. حتماً تا به حال در خانه‌ی شما هم سر و کله‌شان پیدا شده است. راستی، می‌دانستید این موجودات کوچک چقدر قوی هستند؟! آن‌ها می‌توانند دانه‌های بزرگ را جابه‌جا کنند. حتی چیزهایی که بیست برابر از وزن خودشان سنگین‌تر است! مورچه‌ها همیشه به عنوان موجودات قوی و پرتلاش شناخته می‌شوند. آن‌ها در زندگی نظم خیلی زیادی دارند. لانه‌ی آن‌ها در زیر زمین بسیار دقیق و جالب ساخته شده است. می‌دانستید مورچه‌ها همه در یک لانه و دسته‌جمعی زندگی می‌کنند؟ شاید در یک لانه چند میلیون مورچه پیدا شود. آن‌ها کارها را بین خودشان تقسیم می‌کنند و هر مورچه‌ای کارش را دقیق و به موقع انجام می‌دهد. مورچه‌ها می‌تواند خیلی چیزها به ما یاد بدهند. این که منظم و دقیق باشیم و با هم همکاری کنیم. این که کاری را که از ما خواسته شده، درست انجام بدهیم و این که تا می‌توانیم، تلاش کنیم و زود خسته نشویم. خدا هم در قرآن به مورچه‌ها اشاره می‌کند و سوره‌ای به نام «نمل» یعنی «مورچه» دارد. در آیه‌ی ۱۸ این سوره به ماجرای حضرت سلیمان و مورچه‌ها اشاره شده است. اگر دقت کنیم، در این آیه اطلاعات جالبی درباره‌ی مورچه‌ها وجود دارد. خدا می‌خواهد ما حواسمان به مورچه‌ها و زندگی خوب و منظم آن‌ها باشد تا خیلی چیزها از مورچه‌ها یاد بگیریم. حتی امام علی (ع) هم در کتاب معروفش که اسمش «نهج البلاغه» است، حرف‌های جالبی درباره‌ی مورچه زده. این معنی یک قسمت از حرف‌های او در نهج البلاغه است:

«به مورچه نگاه کنید که با آن اندازه‌ی کوچکش که ممکن است به راحتی دیده نشود، چطور

راه می‌رود و دانه‌ها را به لانه‌اش می‌برد. مورچه در فصل گرما برای زمستان و فصل سرما دانه جمع می‌کند و جالب این است که وقتی از خانه دور می‌شود، به راحتی راه لانه‌اش را پیدا می‌کند...»
پس دفعه‌ی بعد که یک مورچه را دیدید، با دقت بیشتری او را نگاه کنید. فقط حواستان باشد مورچه را نترسانید و اذیت نکنید؛ چون این کار اصلاً خوب نیست.



قهرمان

نویسنده: امیر پور حسین



مامان گفت: «بله، قهرمان بزرگی بود. توی خیلی از جبهه‌های جنگ جنگیده بود. رزمنده‌ها وقتی او کنارشان بود، از چیزی نمی‌ترسیدند.» گفتم: «حتماً خیلی شجاع بوده؟» مامان لبخندی زد و گفت: «بله سردار سلیمانی فرماندهی خیلی شجاعی بود. اصلاً دشمن از او خیلی می‌ترسید و وقتی می‌فهمید سردار توی جبهه است، دست و پایش را گم می‌کرد.» لبخندی زدم و توی فکرهایم سردار را توی جنگ تصور کردم. توی فکرهایم خودم را رزمنده می‌دیدم. رزمنده‌ای که کنار سردار به جنگ دشمن می‌رود. همین جور مشغول فکر کردن بودم و لبخند می‌زدم که مامان گفت: «حواست کجاست، چرا ملاقه را برداشتی و توی هوا تکان می‌دهی؟!» به دستم نگاه کردم و خنده‌ام گرفت. توی خیالم ملاقه تفنگم بود! لبخند زنان گفتم: «هیچی داشتم با دشمن می‌جنگیدم!» مامان با تعجب شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «فقط مواظب باش ملاقه دست دشمن نیفتد چون لازمش داریم.» از ته دل خندیدم و گفتم: «نگران نباش کنار سردار که باشم دشمن جرأت نمی‌کند به من نزدیک شود. ملاقه را صحیح و سالم پس می‌دهم.» این را گفتم و دوباره رفتم توی فکر و خیال. واقعاً که در کنار سردار جنگیدن حتی توی خیال هم قشنگ است!



قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب

نویسنده: لیلا خیامی

یک کتاب
خوب

شما چه جور بچه‌ای هستید؟ حتماً خیلی مهربان و با ادب و خویید. پس این را بدانید که مجموعه کتاب‌های قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب، برای شما نوشته شده است. بله، برای خود شما. بد نیست یک سری به کتاب‌خانه‌ی مدرسه یا مسجد محل بزنید و یک جلد از این کتاب را امانت بگیرید و از خواندن داستان‌های قشنگ لذت ببرید. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب هشت جلد دارد. مرحوم مهدی آذریزدی نویسنده‌ی خوب و مهربان کودکان سال‌ها قبل آن‌ها را نوشت، اما از بس داستان‌هایش خوب و جالب بود، هنوز هم همه این کتاب‌ها را دوست دارند و می‌خوانند. کتاب‌های قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب حتی به زبان‌های دیگر مثل: روسی، چینی، اسپانیایی و... ترجمه شده تا بچه‌های خوب کشورهای دیگر هم بتوانند آن‌ها را بخوانند. خیلی خوب است مگر نه؟ هر جلد این کتاب قشنگ داستان‌هایی از یک از کتاب‌بزرگ را در خود جمع کرده است. از کتاب آسمانی ما قرآن گرفته تا بوستان و گلستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی و کتاب‌های دیگر. پس بیایید با خواندن این کتاب‌ها کلی چیزهای تازه یاد بگیریم. کلی چیزهای خوب و قشنگ.



بسم الله من وضو می گیرم
و همیشه روزم با آن شروع می شود
صورت و دست هایم را می شویم
سرو پا هایم را مسح می کشم
آب را هدر نمی دهم
پس خدایا، دعا می راقبول کن!

بسم الله انا اتوضا
و بها یومی دوما
یبدأ أغسل وجهی و الیدین
امسح رأسی و الرجلین
لا اسرف ابدا فی الماء
فتقبل یارب دعاء



هوادارانِ اتل و متل



آرمین زمانی



عسل مجاوری
از مشهد



سید محمد رضا موسوی
از مشهد



مهرسامهدوی
از مشهد



ریحانه زهرا پهلوانی
از مشهد



مهراس کیمیایی
از مشهد



محمد سهیل رحیمی



مهراس کیمیایی
از مشهد

بچه ها اگر شما هم از هواداران اتل و متل
هستید می توانید عکستان را به ایمیل ما
info@Atalvamatal.ir بفرستید تا
در این نشریه چاپ شود.

سرود سلام فرمانده

یا مولا یا صاحب الزمان
الغوث الغوث الغوث ادرکنی

عشق جانم امام زمانم
عشق جانم امام زمانم
عشق جانم امام زمانم
عشق جانم

دنیا بدون تو معنایی نداره
عشق روزگارم وقتی که تو باشی دنیا مون بهاره
دنیا ی بدون تو معنایی نداره
عشق روزگارم وقتی که تو باشی دنیا مون بهاره

سلام فرمانده سلام از این نسل غیور جامانده
سلام فرمانده سید علی دهی نودی هاشو فراخوانده
سلام فرمانده

بیا جون من بیا ، بیا یارت میشم
هوادارت میشم گرفتارت میشم
علی بن مهزیارت میشم
با همین قد کوچیکم خودم سردارت میشم

بیا جون من بیا ، بیا یارت میشم
هوادارت میشم گرفتارت میشم
علی بن مهزیارت میشم
با همین قد کوچیکم خودم سردارت میشم

سلام فرمانده سلام از این نسل غیور جامانده
سلام فرمانده سید علی دهی نودی هاشو فراخوانده
سلام فرمانده

نبین قدم کوچیکه پاش بیفته من برات قیام میکنم
نبین قدم کوچیکه مثل میرزا کوچک کارو تموم میکنم
نبین قدم کوچیکه از صف ۳۱۳ تا بهت سلام میکنم



نبین کمه سنم تو فقط صدام بزن ببین چیکار برات میکنم
نبین کمه سنم با همین دستای کوچیکم همش دعوات میکنم
نبین کمه سنم بآبی انت و آمی همه رو فدات میکنم
همه رو فدات میکنم

سلام فرمانده سلام از این نسل غیور جامانده
سلام فرمانده سید علی دهی نودی هاشو فراخوانده
سلام فرمانده

عهد میندم روزی لازمت بشم عهد میندم حاج قاسمت بشم
عهد میندم مثل بهجت و مثل سربازای گمنام خدمت بشم
عهد میندم که میمونم پای کار این نظام
کاشکی مثل حاج قاسم من به چشم تو پیام
من به چشم تو پیام

هزارو صد و اندی ساله همه عالم دنبال مهدی اند
غصه سربازو نخور آقا سربازات هزارو چهارصدی اند

سلام فرمانده سلام از این نسل غیور جامانده
سلام فرمانده سید علی دهی نودی هاشو فراخوانده
سلام فرمانده
سلام فرمانده



مزرعہ



پیامبر اکرم (ص):

طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است. خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

الکافی- ج ۱، ص ۳۰



خدمت به شما افتخار ماست
ارائه دهنده خدمات پولی و بانکی در سراسر کشور
روابط عمومی

